

بررسی تطبیقی مفهوم آرامش روح مبتنی بر نیروهای مابعدالطبیعه دکارت و آرامش برآمده از آیه شریفه الا بذکر الله تطمن القلوب (مطالعه موردی کاشیکاری مسجد جامع اصفهان)

زهره شایسته‌فر^۱

^۱ دانشجوی دکتری پژوهش هنر پردیس بین‌المللی کیش دانشگاه تهران

نویسنده مسئول:

زهره شایسته‌فر

چکیده

انسان به سبب طبیعت کمالجوی خود، همواره در پی چیزی است که در جایگاه اول منزلت باشد و اگر این احساس و نیروی درونی در طلب اشیای حقیقی، پایدار، جاویدان و پرازش باشد، او را به خوشبختی و آرامش حقیقی نزدیک می‌کند. انسان‌ها در هر مذهب به طور طبیعی در طول زندگی خود برای کسب آرامش همواره به ادیان، آیین‌ها و اندیشه‌های بشری رجوع می‌کنند، همچنان‌که در کتاب‌های مقدس هر دین، جملات و آیاتی در مضمون آرامش روح و قلب برای پیروانش آورده است، بنابراین از آنجایی که رسیدن به آرامش و آسایش در زندگی یکی از دغدغه‌های انسان بوده، لذا در این پژوهش مسیرهای دستیابی به آرامش روح و روان مکتوب در متون مابعدالطبیعه دکارت و نیز اهمیت این موضوع از نگاه قرآن کریم و تطبیق نتایج به دست آمده از آن با هنر کاشیکاری مسجد جامع اصفهان موضوع اصلی این پژوهش خواهد بود. لذا نگارنده در این پژوهش به دنبال کشف هارمونی رنگ و احساس در نقوش کاشی‌های مسجد جامع اصفهان و تبلور هنر در چشم‌اندازی که روح انسان را سبیل داده و همچنین اثر شگفت‌انگیز نقوش بر آرامش روح و روان، با توجه به نظرات دکارت و تحلیل آیه شریفه الا بذکر الله تطمن القلوب بوده است. این پژوهش با رویکرد کیفی و روش توصیفی-تحلیلی انجام شده است و جامعه تحلیلی منابع اطلاعاتی دسته اول و دوم مرتبط با موضوع پژوهش بوده که ابتدا شناسایی و سپس به صورت هدفمند و عمیق مطالعه و به طور مستمر مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفتند.

واژگان کلیدی: آرامش، مابعدالطبیعه دکارت، قرآن، کاشیکاری مسجد جامع اصفهان.

مقدمه

از آنجایی که تنها راه برون رفت از مشکلات و گرفتاریهای حاد کنونی ایجاد آرامش است. بنابراین نیاز فطری بشر به تکیه گاهی برای رسیدن به آرامش، دو چندان شده دلیل تلاش بشر در کسب معرفت نسبت به همان قدرتی است که فطرت پاک هر انسانی به دنبال اوست. یعنی شناخت و باور حضور خدا و در متن زندگی قراردادن آن قدرت لایتنهایی است.

”دکارت را شاید بیش تر به عنوان گوینده این عبارت مشهور بشناسند که ”می اندیشم، پس هستم،“^۱ این استدلال کوتاه نخستین اصل مابعدالطبیعه یا فلسفه اولای اوست، یعنی نظریه او درباره چیزهایی که باید دانست تا علم پایدار و دقیق امکان پذیر باشد. (سورل، ۱۳۹۵: ۱۰). ”زنه دکارت (۱۵۹۶-۱۶۵۰) اعتقاد راسخ دارد که یافتن هر حقیقتی به روش احتیاج دارد. (اغوانی، ۱۳۹۶: ۱۲۹) یکی از مهمترین مقتضیات روش دکارتی که در عین حال شاید عمیق ترینشان هم باشد، راهیابی از تصورات اشیاء به خود آنهاست و نه برعکس. بنا بر اعتقاد دکارت فقط از طریق ماهیات است که می توان به وجودات رسید. این موضوع در باره خدا هم استثنا بر دار نیست. یعنی اگر به سبب این واقعیت نبود که تصور خدا در ما وجود دارد و هستی خدا در ذهن ما اقتضای وجود می کند، هرگز نمی توانستیم وجود او را اثبات کنیم. این رویکرد دکارتی به دلیل تأثیری که این فیلسوف از ریاضیات و هندسه گرفته بود، ناشی می شود. چنین روشی اساس سوپراکتیویسم دکارتی را تشکیل می داد که از نظر بسیاری از اندیشمندان قرن ۲۰ - که معمولاً ناقد فلسفه مدرن به شمار می روند - بنیاد مدرنیته است. از این رو ”دکارت برای اینکه با احتیاط کامل تحقیق کند کوشید که: تمام پیش داوری ها را کنار بگذارد، پایه هایی بیابد که ممکن باشد هر چیز دیگری بر آنها بنا گردد، علت خطا را آشکار سازد و همه موارد را به وضوح و تمایز دریابد.“ (دکارت، ۱۳۹۷: ۴۹) بنابراین ”نظریه ای که در این میان فراهم آورد فقط به این قصد ساخته شده بود که زمینه را برای بیان فیزیک ریاضی او آماده کند. دکارت با برهانی پیچیده و بسیار انتزاعی، می خواست ثابت کند که فقط خصوصیتی که در هندسه شناخته شده است، یعنی طول و عرض و عمق، ذاتی ماده است و برای تبیین پدیدارهای طبیعی به چیزی جز این خصوصیات هندسی و مفهوم حرکت نیاز نداریم.“ (سورل، ۱۳۹۵: ۱۰) لذا ابداع هندسه مختصاتی در مابعدالطبیعه اش اصولی را از جهان هستی اثبات می کند که به کمک آن همه مسائل و امور هستی، که در زیر مجموعه طبیعیات خلاصه میشد، از طریق مسائل جبری قابل ترجمه شد. ”نظریه مابعدالطبیعی دکارت بسیار ظریف است و تأثیر عمیقی بر سیر فلسفه تا زمان ما گذاشته است. شاید از میان دستاوردهای فکری دکارت مابعدالطبیعه او از همه بیشتر دوام بیاورد، اما دکارت نمی خواست که مابعدالطبیعه اش از علمی که بنا کرده بود جدا باشد، چه رسد به این که آن را تحت الشعاع خود قرار دهد. (سورل، ۱۳۹۵: ۱۰) بنابراین با توجه به اینکه کاربرد معادلات جبری درجه سوم در حل مسائل مربوط به طراحی الگوهای هندسی در قالب سطوح تزیینی از جمله کاشیکاری در معماری سنتی دوره طلایی تمدن اسلامی به طور جدی بررسی نشده است. لذا در این پژوهش، با پیوند دادن علوم جبر و هندسه در معماری اسلامی و قوانین مطرح شده دکارت به رمز گشایی از این نقش پنهان در طراحی تزیینات هندسی معماری سنتی این دوره و همچنین نقش آن در آرامش روح و روان انسان در بین چنین نقوشی پرداخته است. قرآن فواید و اثرات بسیاری دارد که یکی از این آثار آرامش و اطمینان درونی، که بارها در آیات مختلف به آن اشاره شده است. لذا برای راه نجات انسان از تشویش و نگرانی، پذیرفتن قدرتی است که نه تنها مافوق قدرت ها بوده بلکه قدرت آفرین هم باشد و از این رو خدای قرآن، خدای قادر، حی، قیّم، قدوس، سبوح، مالک، ملک، جبار، قهار، ستار و ... است. پس با در نظر داشتن آیات قرآن که معرفی کننده چنین خدایی است کسانی که به چنین خدایی با این صفات متوجه باشند و اتکا و وابستگی شان به وی باشد دیگر هیچ عاملی برای اضطراب و تشویش و نگرانی آنان باقی نمی ماند لذا چنین فردی دارای صلح و آرامش درونی می باشد، چرا که با داشتن چنین خدایی دیگر ترس و جهل مفهومی نخواهد داشت و شک و تردید نسبت به حیات خود و همچنین نسبت به فلسفه حیات و آینده و سرنوشت جایی نباید داشته باشد. بنابراین در این پژوهش، نگارنده سعی دارد که علاوه بر بررسی آیه شریفه لا بذكر الله تطمئن القلوب و مفهوم آرامش از دیدگاه قرآن کریم، مفهوم آرامش در مابعدالطبیعه دکارت را با مفهوم آن در قرآن کریم تطبیق داده و نهایت نقوش کاشیکاری مسجد جامع اصفهان را با هر دو دیدگاه تحلیل گردیده است.

بیان مسئله

متا فیزیک یا مابعدالطبیعه؟! هر دو کلمه نشان دهنده یک معنای مشترک و به دنبال حقیقت های در پس پرده می باشند. حال هنرمند کاشیکاری که در دوران صفویه در زمان اوج هنر ایران برای بناهای مذهبی انواع مختلفی از سبک های کاشیکاری را خلق می کرده است، باهدف رسیدن به آرامش و درک رحمت های نامتناهی خداوند بوده است؟ همچنان که در سوره مبارکه فتح آمده است: او کسی است که

¹ -Cogito

آرامش را در دل‌های مومنان نازل کرد تا ایمانشان را بیفزاید. بنابراین کاشیکاری‌های موجود در بناهای مساجد به دنبال یک مکاشفه بوده‌اند؟ نیرویی مابعدالطبیعه در دل این کاشیکاری‌های معماری دوره صفویه وجود داشته است؟ الا بذكر الله مطمئن القلوب دل، آرام گیرد به یاد خدا، این آیه توصیه می‌کند که اگر به دنبال آرامش روح و جان هستید از ذکر نام و یاد خدا غافل نشوید، نگارنده به دنبال رمزگشایی کاشیکاری دوره صفویه، کاشیکاری که در آن دوران به اوج شکوفایی رسید، با توجه به دیدگاه مابعدالطبیعه دکارت می‌باشد، همچنان که پیش‌تر ذکر شد دکارت به نوعی مابعدالطبیعه اعتقاد داشت که انسان محور اصلی آن می‌باشد. لذا با توجه به این موضوع می‌توان گفت که کاشیکاری موجود در معماری بناهای مذهبی آن دوران که کار دست یک انسان است می‌توان این طور برداشت کرد که انسان به عنوان اشرف مخلوقات در هر دو موضوع محور اصلی بحث قرار گرفته است و به عنوان پلی برای دست پیدا کردن به نیروی برتر و ازلی به نام آفریدگار جهان! صفات‌های مانند توکل، توبه، دعا، عبادت، مثبت اندیشی، زندگی بدون حسد، محبت در حق دیگران، عصبانیت ممنوع و قدم به سوی آرامش در هر دینی به کرات به آن توصیه شده است و می‌شود، لذا با کمک نیروهای فرا زمینی همان مابعدالطبیعه دکارت و کاشیکاری انسان‌ها برای انجام دادن این صفات‌ها ترغیب کرد؟

کاشیکاری در بناهای مذهبی مانند مساجد که محل تجمع نمازگزاران برای به جا آوردن نماز، دعا که نوعی از مدیتیشن می‌باشد، انجام شده است. اگر دعا را همان مدیتیشن که یک تکنیک ذهن-بدن است که در آن شخص به آرامی توجه را به درون می‌برد تا به آرامش جسمی و ذهنی دست پیدا کند، بدانیم به همان جمله معروف دکارت که همان من می‌اندیشم پس هستم که به نوعی به یک خودشناسی اشاره دارد، کمک خواهد کرد. که به نوعی به خواسته‌ها و آرزوهای که در زندگی خواستار به دست آوردن آن می‌باشیم از طریق مراقبه و متافیزیک یا همان مابعدالطبیعه جذب و به دست آوریم.

روح، روان و شهود

از موضوعاتی که انسان‌ها نگاه ویژه‌ای به آن داشته‌اند، چالش‌های خودشناسی و رشد کمال انسانی و از این طریق دستیابی به آرامش روح و روان می‌باشد. انسان در طول زندگی سعی بر آن دارد همانند مسافری باشد که سوار بر اتوبوس جاده راستی و درستی، مسیر خودشناسی را با دوستی نیروی برتر خدا، طی کند. بنابراین "حس دین دوستی و گرایش به عوامل غیب و کشف اسرار ماورای طبیعت، غرایز بشر است و می‌توان آن را ناشی از جاذبه حضرت حق دانست که عالم امکان، بالاخص انسان اشرف را به مقام اطلاق و نامتناهی خود می‌کشد و مغناطیس جان، همان جان جان است که از آن می‌توان به غایه‌الکمال تعبیر کرد. نتیجه این جاذبه حضرت دوست، پاره شدن حجاب‌های طبیعت و حدود نفسانی و حرکت به سوی عالم تجرد و بالاخره فنای در فعل، اسم، صفت و ذات مقدس مبداءالمبادی است. باید گفت که برای تکمیل نفس و طی مسیر و حرکت در مدارج و معارج کمال انسانی اکتفا به علوم الهی کافی نخواهد بود، بلکه باید عملاً حرکت کرد تا روان و روح آدمی از تشنگی و عطش وصول به حقایق و شهود سیراب گردد. پس، از یک طرف باید علم آموخت و به تفعل و تفکر پرداخت و از سوی دیگر سلوک را با اخلاص و تطهیر از زنگار و کدورت‌های شهوانی، آرامش دل، اطمینان و سکینه خاص به دست آورد و سالک طریق شد." (قاسمی‌درچه، ۱۳۸۷: ۶۹)

همچنان که حضرت علی (ع) در نهج‌البلاغه خطبه ۲۱۷ می‌فرماید: خداوند یاد خویش را جلای دل‌ها قرار داده که در اثر آن گوش پس از سنگینی می‌شنود و چشم پس از کم سوئی می‌بیند بدین وسیله پس از لجاجت و دشمنی منقاد و رام می‌گردد. همچنان که نعمت‌های خداوند نامتناهی می‌باشد و در بعضی از زمان‌ها به یک سری از انسان‌ها الهاماتی می‌شود که در وادی عقل و منطق و اندیشه برای دیگر انسان‌ها قابل درک نمی‌باشد. از سوی "اندیشه انسان کامل از آغاز رشد و نمو عرفان و تصوف اسلامی در آراء و اقوال اهل راز مطرح بوده و از اصول بنیادین و اساسی تفکر آنان محسوب می‌شده است. حلاج برپایه حدیث منسوب به پیامبر اکرم (ص) که فرمودند: خلق الله آدم علی صورته معتقد بود که خداوند آدم را به صورت خود یعنی، خداگونه آفریده است و از این روی همه صورت‌ها جلوه‌گر است، در آدم به کامل‌ترین و برترین صورت متجلی است. ابو محمد روزبهان بقلی شیرازی آیه شریفه و نفخت فیه من روحی را تجلی صفات خدای تعالی در وجود آدم تفسیر می‌کند و یادآور می‌شود که این تجلی را نباید با حلول اشتباه کرد و یکی گرفت، روزبهان آدم را صفی مملکت، بدیع فطرت، خزانه امانت و کارخانه حکمت می‌داند. و بر آن است که مقصود از خلقت آدم این بود که حق تعالی تمام دقائق عالم اکبر و ظرایف هستی را یک جا در لباس صورت آدم جلوه‌گر سازد." (الماسی، ۱۳۷۶: ۱۷۱) بنابراین در این بین خودشناسی که یکی از مسائل اساسی انسان خودشناسی (شناخت خود) می‌باشد. انسان‌ها ابتدا به شناسایی محیط زندگی و جهان اطرافشان زشتی‌ها و زیبایی‌های آن بپردازند. هوای

نفس خود را تعدیل و استعدادهایشان را شناسایی و آن‌ها را شکوفا سازند. در این راستا در این پژوهش به دو نوع خودشناسی پرداخته شده است.

الف: خودشناسی با قرآن

پژوهش این بخش را با صحبت‌های طلایی از حضرت علی(ع) درباره خودشناسی خویشتن و پروردگار شروع می‌کند، حضرت می‌فرماید: "کیف یعرف غیره من یجهل نفسه کسی که خود را نمی‌شناسد، چگونه غیر خود را تواند شناخت؟! و همچنین فرموده است من عرف نفسه ربه هرکس خود را بشناسد، پروردگار را می‌شناسد. خودشناسی را، که مقدمه خداشناسی است، می‌توان از جهات گوناگونی مورد تامل قرار داد، از آنجا که فطرت خدا عجیب است، دعوت به خداشناسی در واقع دعوت به خداشناسی و ارتباط با خدا است. وی می‌فرماید: خدا یا تو قلب‌ها را با محبت خود و عقل‌ها را با معرفت خود سرشته‌ای." (محمدباقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۹۵، ص ۴۰۳) البته این موضوع نباید نادیده گرفته بشود که بسیاری از مشکلات روانی، روحی، اجتماعی و شخصیتی که در جامعه امروز انسان‌ها با آن روبرو هستند ناشی از عدم شناخت خویش و خدای خویش می‌باشد. قرآن انسان‌ها را به اندیشیدن در نظام هستی و کائنات وای می‌دارد و از نقش و تاثیر انسان‌ها در زندگی همدیگر و خویشتن سخن می‌گوید. این را نیز نباید فراموش کرد که بسیاری از مکاتب خلق شده توسط انسان‌ها مانند ماتریالیسم، لیبرالیسم، نازیسم، تبیض نژادی سرمایه‌داری و اگزیستانسیالیسم که تاثیرات بسزایی در زندگی انسان‌ها داشته از عدم شناخت خویشتن نشأت می‌گیرد. حال لازمه رسیدن به خودشناسی همانا خداشناسی است. "قرآن کریم توجه کسانی را که حصول به معرفت الله را از طریق شناخت حسی و تجربی و تفکر و تعقل در آیات آفاقی جستجو می‌کنند، بر مبنای تفکر فلسفی و استدلال عقلی بر تامل در جزئیات آفرینش و نظم و نظام حاکم بر آن جلب می‌کند و وی را به سیر در جهان که نشانه‌های توحیدی، مبدا خلقت و غایت آن است، ترغیب می‌کند. این روش آسان‌ترین روش توجه به به خالق است که نیاز به برهان عمیق فلسفی ندارد و همگان می‌توانند از این راه به معرفت خالق هستی نایل گردند، راهی که در جستار، از آن با عنوان برهان آفاقی یاد می‌شود. امتیاز این راه، آن است که آدمی از دل طبیعت (جمادات، مایعات، گازها، نباتات، حیوانات و ...) به معرفت خدا می‌رسد، زیرا طبیعت آینه خدا نماست و ابزار شناختی است که بیشتر جوامع در ادوار مختلف از آن بهره‌مند می‌شوند. در قرآن کریم حدود ۷۵۰ آیه وجود دارد که آدمی را با نشانه‌های خداوند در جهان طبیعت آشنا می‌کند و از این طریق به خداوند ارجاع می‌دهد." (طایران، ۱۳۹۰: ۱۸۰)

البته این موضوع که کتاب آسمانی قرآن از طریق روانشناسی با انسان‌ها ارتباط برقرار می‌کند برکسی پوشیده نمی‌باشد. لذا "قرآن خود کتاب روان‌شناسی است چون برای هدایت انسان‌ها نازل شده و ناظر بر نیازها و خواسته‌های انسان است خداوند متعال با توجه به مهم دستورات و قوانینی مطابق با این نیاز انسان بیان فرموده است که با مطالعات میان رشته‌ای در آیات قرآن با رویکرد روان‌شناختی و کاربردی کردن این دستورات، می‌توان سلامت روانی، فرد و جامعه را تامین کرد. در این رابطه، برخی از آیات قرآن کریم دارای موضوعات چند تباری است، که برای فهم بهتر آن‌ها و مصمون ماندن از تحول انگاری این آیات، از علوم ناظر بر آن‌ها می‌توان استفاده کرد. برای نمونه علامه طباطبایی ذیل آیه ۵۰ سوره طه (قال ربنا الذی اعطی کل شیء خلقه ثم هدی) و به منظور وجه عطف کلمه هدی بر جمله اعطی کل شیء به وسیله ثم از مفاهیمی فلسفی چون تدریجی بودن موجودات جسمانی و همچنین تاخر رتبی سیر و حرکت هر وجودی از اصل خلقت و وجود آن استفاده می‌کند. آشکار است که در این آیه شریفه از آن جهت که به بحث وجود موجودات پرداخته شده است می‌توانیم از فلسفه برای فهم بهتر چرایی تاخر هدایت از وجوه بهره ببریم." (فروزش، ۱۳۹۶: ۷۰)

با جمع‌بندی مطالب بالا می‌توان به این نتیجه رسید که به یقین در این روزگار چه گذشته که وسایل ارتباط جمعی نبود و چه حال حاضر، این عصر با پیشرفت‌های زیار تکنولوژی و شبکه‌های اجتماعی ولی برای بسیاری انسان پیش آمده در بعضی مواقع حس ناامیدی سرتاسر وجود را در بر می‌گیرد و هیچ‌کس و هیچ‌چیز آرامش و خوشحالی و تغییر را در زندگی ایجاد نمی‌کند. حال در این چنین لحظاتی فقط و فقط کسی که احساس زندگی سرشار از امید را دوباره به انسان باز می‌گرداند کسی نیست جز خدا و تنها پناهگاه آن قرآن است و طبق آیه الذین آمنوا وَتَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ، همان کسانی که ایمان آورده‌اند و دل‌هایشان به یاد خدا آرام می‌گیرد آگاه باش که با یاد خدا دل‌ها آرامش می‌یابد، مصداق عینی پیدا می‌کند.

ب: خودشناسی با مابعدالطبیعه

این بخش پژوهش در ابتدا با تعریف مختصری از کلمه مابعدالطبیعه شروع می‌شود، متافیزیک لغتی است یونانی و مرکب است از دو کلمه متا یعنی مابعد و فیزیک یعنی طبیعت و متافیزیک یعنی مابعدالطبیعه که با ماوراءالطبیعه تفاوت دارد. متافیزیک را ریشه فلسفه می‌دانند. محققان متافیزیک به بررسی علل اولیه می‌پردازند. پارمنیدس اولین کسی است که در زمینه متافیزیک بحث کرده‌است. امروزه باز هم تحقیق درباره متافیزیک ادامه دارد. فلسفه مدرن چون مبتنی بر تجربه بود انتقادات زیادی را متوجه آن دانسته‌است. ارسطو برای چنین دانشی از سه نام بیشتر استفاده کرده است: حکمت / فلسفه اولی / خدانشناسی، ابن‌سینا این دانش را به بخش الهیات به معنای اعم و الهیات به معنای اخص تقسیم کرد. کریستیان ولف اصطلاح هستی‌شناسی را برای معنای اعم در نظر گرفت و معنای اخص را متشکل از سه بخش دانست: خدانشناسی و کیهان‌شناسی و روان‌شناسی. که موضوع آنها به ترتیب خدا، جهان و نفس است. از این روی خودآگاهی از اساسی‌ترین چالش‌های اذهان فلاسفه غرب و شرق می‌باشد، بدون شک شروع این چالش سخنی از سقراط است که گفت خودت را بشناس! این سخن از وادی‌های مختلفی مورد بررسی قرار گرفت. در این بین از کلمه خودشناسی جایگزین خودآگاهی شد که بر مبنای سعادت بشر و طی کردن مدارج نفس تا رسیدن به آگاهی می‌باشد. لذا دکارت با من می‌اندیشم پس هستم دوره نوی را در فلسفه و خودآگاهی معرفی کرد. البته در نظر برخی از فلاسفه که معتقد هستند دکارت در موضوع خودشناسی و خودآگاهی از ابن‌سینا الهام گرفته است و بسیاری از آن‌ها سعی بر مقایسه انسان موجود در ذهن دکارت با انسان ابن‌سینا را دارند. "اصولاً فلسفه ابن‌سینا فلسفه‌ای است که مبتنی بر شناخت مفهومی یا با واسطه از اشیاء است. تنها جایی که ابن‌سینا به نحوی به ادراک بی‌واسطه و حضوری قائل است همان علم نفس به خود است. در فلسفه ابن‌سینا خودآگاهی بر هر گونه معرفت دیگر تقدم دارد. وی در کتاب تعلیقات در این‌باره چنین می‌گوید: ادراک من نسبت به ذات خودم مقدم بر هر آن چیزی است که آن را وصف می‌کنم و می‌گویم آن را ادراک کرده‌ام. وی در جای دیگری در باب تقدم خودآگاهی بر هر معرفت دیگر به این نکته اشاره می‌کند که در هر معرفتی، علم به خود باید لحاظ شود زیرا برای اینکه الف به ب آگاهی داشته باشد باید الف بداند که این خود اوست که به ب آگاهی دارد. بنابراین خودآگاهی شرط لازم هر نوع معرفتی است. از نظر ابن‌سینا این درک از خود بایستی بی‌واسطه باشد و هیچ قوه دیگری نمی‌تواند واسطه بین انسان و درک او از خود باشد. ادراک ما به ذاتمان درکی نیست که از راه آلات و وسائط به دست آمده باشد زیرا هیچ واسطه‌ای نمی‌تواند بین من و خودم قرار گیرد لذا از نظر ابن‌سینا «ادراک ما به ذاتمان همان نفس وجود خاص ماست.» (اسحاقی نسب، زمانی‌ها، ۱۳۹۴: ۴۲) حال آن‌سوی ماجرا این بود که دکارت عقیده داشت که مابعدالطبیعه ریشه درخت علم است، ولی این نظر او کم کم به کناری گذاشته شد. هنگامی که آگوست کنت بیان کرد کار مابعدالطبیعه به خط پایان رسیده است و در آن هنگام بود که انسان وارد عصر علوم تحصیلی شد. ولی اگر از این مورد بگذریم و نظر دکارت را در رابطه با مابعدالطبیعه کنکاش کنیم به این موضوع می‌رسیم که دکارت پرسش‌های را مطرح می‌کند که درخت مابعدالطبیعه "در کدامین زمین، درخت فلسفه ریشه دوانیده است؟ از کدامین اساس به ریشه و از طریق آن به کل درخت آب و غذا و نیرو رسیده است؟ کدامین عنصر یا عامل که در اساس و زمین پنهان است، به‌طور قطع ریشه درخت را پرورش می‌دهد و تغذیه می‌کند. ماهیت مابعدالطبیعه در کجا ساکن است و در کجا خود را به حرکت در می‌آورد؟ مابعدالطبیعه، اگر از اساسش بدان بنگریم چیست؟ مابعدالطبیعه به‌طور کلی در اساس چیست؟ مابعدالطبیعه بر موجود بماهو موجود تفکر می‌کند. هرکجا پرسش شود که موجود چیست، موجود بماهو به جای آن قرار می‌گیرد. تمثیل مابعدالطبیعی نظر به نور وجود را سرزنش می‌کند. آن نور یعنی آنچه چنین تفکری به مثابه نور تجربه می‌کند، خود غالباً مورد نظر این تفکر قرار نمی‌گیرد. زیرا آن موجود را همیشه و فقط بالحاظ موجود، تمثیل می‌کند. از این نظر مابعدالطبیعه هر چیزی را تحت سرچشمه موجود و منبعی از نور پرسش می‌کند. این خود بدان جهت است که به اندازه کافی روشن کند که هر گونه موجود واریسی شود. اینکه همچنین همیشه موجود یا به‌عنوان روح به معنای مراد در مکتب اصالت روح یا به‌عنوان ماده و نیرو به معنای مراد در مکتب اصالت ماده، یا به‌عنوان سیورورت و زندگی، یا به‌عنوان تمثیل یا اراده، یا جوهر، یا فاعل شناسا، یا انرژی، یا بازگشت جاودان همان، تبیین شده است، در هر مورد موجود بماهو موجود در پرتو نور وجود، ظهور کرده است. هرا مابعدالطبیعه موجود را تمثیل کرده، وجود خود را ظاهر نموده است. وجود در یک کشف حجاب ظهور می‌کند. یا اینکه گویی وجود چنین کشف حجابی را با خود می‌آورد یا اصلاً چون خود را در مابعدالطبیعه و به‌عنوان آن نشان می‌دهد، پوشیده باقی می‌ماند. وجود در ذات‌رهایی بخش خویش یعنی در حقیقتش مورد تفکر قرار نگرفته است. بدین جهت مابعدالطبیعه در پاسخ به پرسش از موجود بماهو بدون توجه به فتوح وجود سخن می‌گوید. حقیقت وجود را می‌توان زمینی دانست که مابعدالطبیعه که همچون ریشه درخت فلسفه در آن قرار دارد، از آن تغذیه می‌کند. در حالی که مابعدالطبیعه از وجود بماهو پرسش می‌کند، در موجود باقی می‌ماند و وارد در وجود به‌عنوان وجود نمی‌شود. همانند ریشه درخت، تمام مواد غذایی و نیروها را به تنه و شاخه‌های درخت آن می‌رساند. ریشه خود را در زمین

به حرکت در می‌آورد و بدین وسیله درخت رشد می‌کند و به بار می‌نشیند و همین‌طور ریشه می‌تواند درخت را رها کند. درخت فلسفه ریشه مابعدالطبیعه را رشد می‌دهد. (هایدیگر، ۱۳۷۳: ۱۹)

برای جمع‌بندی می‌توان به این بیت زیر از دیوان شیخ بهایی اشاره داشت که می‌گوید:

هر در که زخم صاحب آن خانه تویی تو هر جا که روم پرتو کاشانه تویی تو
در میکده و دیر که جانانه تویی تو مقصود من از کعبه و بتخانه تویی تو

مکان و تزیینات

تقریباً در تمام کشورهای دنیا جا و فضاهایی وجود دارد که مسیر رسیدن به غایت نهایی که همان قرب خدا و آرامش روحی و جسمی می‌باشد، وجود دارد. مکان‌های مذهبی یکی از این دست فضاها که جایگاه ویژه‌ای در بین پیروان ادیان مختلف دارد، می‌باشد. مکان‌های در زمان‌های ویژه‌ای پذیرای خیل عظیم جمعیتی علاقمندان و پیروان خود می‌باشد، اسامی چند تا از مهم‌ترین مکان‌های مذهبی دنیا از این قرار می‌باشد: مکه در عربستان، جاگاناتا پوری هند، مونت اتوس یونان، دیوار غربی بیت المقدس، و مکان‌های مهم زیارتی در ایران حرم حضرت امام رضا(ع)، حرم حضرت معصومه (س) و مساجد تاریخی و امامزاده‌های شهرهای مختلف ایران و همین‌طور اماکن مذهبی عراق و از سوی دیگر انسان‌ها به این اماکن با گزینه‌ای به نام تزیین به آن‌ها هویت می‌بخشند. "مروری بر مفاهیم مرتبط با هویت نشان می‌دهد که توجه به هویت هم جنبه معنوی و غیرمادی و هم جنبه مادی و کالبدی دارد. جنبه‌های مختلف هویت، نمی‌تواند منفک، منتزع و مستقل از یکدیگر مطرح شود و هر کدام از آن‌ها بر دیگری تاثیر دارند. محیط نیز (اعم از شرایط کالبدی، معنایی و معنوی) چرا که محیط، مفهومی فراتر از کالبد دارد) عامل مهمی در احراز هویتی خاص برای انسان است. پروشانسکی معتقد است که هویت مکانی زیر ساختی از هویت خود است که شناخت‌های ذهنی فرد از دنیای کالبدی که در آن زندگی می‌کند را تشکیل می‌دهد. کوبن لینچ هم هویت مکان را چنین تعریف می‌کند: هویت مکان یعنی حدی که یک شخص می‌تواند مکانی را از سایر مکان‌ها بشناسد یا بازشناسایی کند، به طوری که آن محل شخصیتی مستقل یا بی‌نظیر حداقل مخصوص به خود را باشد. محیط از آن جهت که تجلی کالبدی باورها و ارزش‌های فرهنگی جامعه است، می‌تواند در احساس هویت بی‌تاثیر گذار باشد. در واقع معماری و تزیینات پیوسته با آن در هر بومی، از فرهنگ آن نقش می‌پذیرد و هر بنایی به عنوان جزیی از فرهنگ معماری این وظیفه دارد که یک اندیشه ذهنی را از طریق فرم ظاهری و تزییناتش عینیت بخشد. این نکته بر این دلالت دارد که معماری واجد رسالتی است تا ارزش‌های کهن فرهنگی را در درون ذات خویش پاس دارد و بر این اساس، عنصری هویت‌بخش به ساختار فرهنگی شمرده شود. چنانچه التزام همگونی فرهنگ و معماری در آثار معماری جهان نیز مشاهده می‌شود. در معماری خاورمیانه مفهوم هویت می‌تواند نقش پراهمیتی در تزیینات آن داشته باشد. زیبا تزیینات عنصر جدانشدنی و پیوسته با معماری این منطقه است و ورود اسلام نیز تنها تا مقطع کوتاهی توانست از تزیینات به کار رفته در آن بکاهد. به واقع هویت معماری این منطقه از دنیا ارتباط نزدیکی با تزیینات به کار رفته در آن دارد. شهرهای تاریخی و سنتی ایران نیز با توجه به تزییناتی که هنوز در بناهای تاریخی آن‌ها دیده می‌شود، واجد روحیه نیاکان این سرزمین هستند که شکل‌دهنده شاکله فرهنگی امروز و تبیین شاخصه‌های هویتی امروزی به شمار می‌رود." (ممانی و دیگران، ۱۳۹۷: ۳۸) بنابراین بی‌شک از بین این اماکن مساجد تاریخی و مراکز مذهبی - زیارتی با توجه تزیینات هنرمندانه‌اش نقش اساسی و بنیادی در تاثیرگذاری بروی مخاطب و القای حساس آرامش در جهت قرب الهی را دارا هستند. البته این مورد را نباید نادیده گرفته شود که احساس غریب و در عین حال لذت بخشی که در فضاهای مذهبی ایران حاکم می‌باشد چگونه یک غیرایرانی و غیر مسلمان را وارد فضای روحانی و خیال‌انگیز هنر ایرانی و عرفانی - فلسفی می‌کند.

در ادامه و با این توضیحات پژوهش حاضر در این بخش با انتخاب مسجد به عنوان یکی از اماکن تاثیرگذار و تزیینات کاشیکاری این مکان به طور اجمالی به آن‌ها می‌پردازد.

الف : مسجد

قدمت ساخت بنای مسجد به تاریخ دین اسلام برمی‌گردد، از مسجد می‌توان به عنوان مجموعه‌ای از نمادهای قدسی نام برد، هنرمند مشتاق و علاقمند هنرش در تزیینات این امکان متجلی می‌شود و از راه‌های رمز گونه و ایهام گونه برای انتقال مفاهیم دینی به مخاطبان استفاده می‌کند. حال با به‌کارگیری تزیینات به خصوص از نوع کاشیکاری در مساجد باعث افزایش آرامش، حضور قلب، تفکر، معاد و ... خواهد شد. لذا این سوال در این بخش مطرح می‌شود که صفاتی از این دست برای مخاطبان از همه گروه‌های سنی و پیروان ادیان مختلف به طور

یکنواخت و مشابه تجلی پیدا می‌کند؟ ابتدا به معنی لغتی مسجد پرداخته خواهد شد، "مسجد اسم مکان و در لغت به معنای جای سجده و عبادت است و در اصطلاح، به مکانی گفته می‌شود که جایگاه عبادت و خضوع و خشوع است. هر چند واژه مسجد در مورد چهار دیواری خاصی به کار می‌رود که برای عبادت ساخته شده است، اما در اسلام همه زمین، پاک و پاکیزه است و می‌تواند سجده‌گاه و مسجد مؤمن قرار گیرد. پیامبر اکرم (ص) در حدیثی پس از بیان فضیلت مسجد الحرام و مسجد الأقصی، به ابودر فرمود: «حيثما ادركتك الصلاة فصلّ و الأرض لك مسجد؛ هر جا وقت نماز رسید، همان جا نماز بخوان که سرتاسر زمین برای تو مسجد است. واژه مسجد، با صیغه‌های مختلف ۲۹ بار در قرآن به کار رفته و در بیشتر موارد، منظور مسجد الحرام است که به عنوان نخستین مسجد روی زمین شناخته و برای عبادت مردم ساخته شده است إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِبَكَّةَ مُبَارَكًا وَهُدًى لِلْعَالَمِينَ؛ نخستین خانه‌ای که برای مردم قرار داده شده است، خانه‌ای است در مکه که مایه برکت و هدایت برای جهانیان است. مهم‌ترین نقش مسجد، مرکزیت بخشیدن به عبادت مسلمانان است. مسجد محیطی، است که انسان ناپاک نباید وارد آن شود و فضا و زمین آن باید از هر گونه پلیدی محفوظ باشد. مسجد علاوه بر مرکزیت برای عبادت، محلی برای نشان دادن اتحاد و هماهنگی امت و تمسک جمعی به «حبل الله» برای رسیدن به اهداف الهی و انسانی، مرکزی برای حکومت و پس از آن، مکانی برای تعلیم و تعلّم بود.» (کوثر، ۱۳۸۸: ۶۴) لازم به ذکر است مسجد بیشتر از یک هزاره است که به عنوان عبادتگاه مخاطبانیش در سرتاسر دنیا پابرجا بوده است. ولی از طرف دیگر نیز می‌توان به این مورد خاطر نشان کرد که "تجربیات تلخ به من آموخت که معابد حتماً خانه خدا نیستند، ممکن است حتی محل استقرار شیطان باشند، در این مکان‌ها دعا ارزشی ندارد، مگر اینکه خداوند متولی آن را دوست داشته باشد، معابد، مساجد و کلیساها را باید ساخت." (گاندی، ۱۳۸۸: ۲۱). همان‌طور بیشتر ذکر شد "مهمترین خصوصیات معماری اسلامی این است که بر محور توحید می‌چرخد، زیرا در عرفان اسلامی همه هستی به یک مبدا واحد برمی‌گردد، اصل توحید اولین اصل از اصول دین مبین اسلام است و زیربنای سایر اعتقادات فرد مسلمان است. تاکید دین مبین اسلام بر جماعت و وحدت بین مسلمانان باعث گردید معماران اسلامی بناهای خود را در عالی‌ترین وجه به سمت خدا سوق دهند و معماری مساجد عالی‌ترین مکان تجلی اعتقادات و افکار مسلمانان است، ایجاد وحدت. هسته بنیادین تفکر معماران مسلمان بوده است. عالم هستی در اسلام بر پایه تاکید بر پروردگار به عنوان منشا واحد تمام موجودات همچنین بر سلسله مراتب وجود که خود متکی بر اصل وحدت بوده و به امر الهی انتظام یافته است. و نیز بر مراتب وجود که ماده را به عالم لطیف (اثیر) و عالم لطیف را به فرشتگان و جهان فرشتگان را به عالم فرشتگان مقرب و عالم فرشتگان مقرب را به روح و روح را به فعل خلاقه ازلی پروردگار مربوط می‌دارد، استوار است." (عناقه و دیگران، ۱۳۹۱: ۱۶۱) در کلام پایانی پژوهش خاط نشان می‌کند بنای مسجد در عین اینکه پر از نقوش کاشیکاری شده است ولی رعایت سادگی در کل بنای مسجد چشمگیر می‌باشد. "از سخنان اهل بیت (ع) و سیره عملی آنان استفاده می‌شود که مسجد با وجود برخورداری از شکوه و جلال معنوی، باید از نظر ظاهری ساده و از پیرایش‌های مادی به دور باشد. پیامبر اکرم (ص) مسجد خود را بسیار ساده بنا کرد، به گونه‌ای که در آغاز، سقف هم نداشت. وقتی گرمای آفتاب به مسلمانان فشار آورد، از پیامبر خواستند تا سایه‌بانی برای آن ساخته شود. با این حال هنگام آمدن باران از سقف، آب به داخل می‌ریخت. مسلمانان از حضرت خواستند تا سقف مسجد گل مالی شود، حضرت مخالفت نمود و فرمود: سقف مسجد باید هم‌چون خیمه حضرت موسی (ع) باشد." (کلینی، ۱۳۸۷: ۲۹۵).

ب: کاشیکاری

نکته‌ای که قابل ذکر می‌باشد اینکه معماری اسلامی فقط مختص به امکان مذهبی و عبادتگاه نیست و در مکان‌های مانند قصرها، مدارس، خانه‌ها و حمام‌ها دیده می‌شود. هندسه و ریاضیات از عوامل تاثیرگذار معماری اسلامی می‌باشد و "از دیگر خصوصیات بارز معماری اسلامی، منقش و پر زیور و زینت بودن آن است، اما نقوش به کار رفته در معماری اسلامی از حالت واقعی به حالت انتزاعی تغییر شکل داده‌اند، یعنی از طرفی دنیا با تمام متعلقاتش زیباست و از طرف دیگر نباید به آن‌ها دل بست بلکه به گونه‌ای رمز وار و سمبولیک به انسان می‌گوید که باید به آن حقیقت پر نقش و نگار جاودانه دل بست که هر آنی در شانی است بدون آن که ذاتش دگرگون گردد." (عناقه و دیگران، ۱۳۹۱: ۱۶۱) کاشیکاری هنر خیال‌انگیز هنرمند ایرانی، یکی از هنرهای سنتی و قدیمی سرزمین ایران می‌باشد که یکی از جذاب‌ترین این کاشیکاری‌ها مربوط به کاشی‌های فیروزه‌ای شهر اصفهان می‌باشد. و همین‌طور کتیبه‌های که مناره‌های متعلق به دوره سلجوقی تزیین شده‌اند. "هنر و فن کاشیکاری ریشه در هنر سفال‌گری داشته و هنر سفال‌گری ایران ارزش و پیشینه چندین هزارساله دارد. در کاوش‌های باستان‌شناسی بر روی گنج تپه‌های ایران معلوم شده که در اثر زلزله آثار مسکونی در زیر خاک دفن شده و به همت کاوشگران، خاک کنار زده شده و موردها و سفالینه‌های بسیار مرغوب و با ارزش به دست آمده است. کهن‌ترین اشیای سفالی به دست آمده در کاوش‌های

باستان‌شناسی ایران، آثار کشف شده از گنج تپه هرسین در استان کرمانشاه است که تاریخ آن به هزاره هشتم قبل از میلاد می‌رسد. (زمرشیدی و دیگران، ۱۳۹۱: ۵۰) پس از پیدایش دین اسلام در ایران انواع کاشیکاری به ترتیب مقرنس، هفت رنگ، مشبک، معقلی، معرق می‌باشد. ولی بعد از حمله مغول‌های به ایران صنعت زیبای کاشیکاری دچار دستخوش شد و سپس توسط ایلخانیان دوباره زنده شد و در دوره تیموری با سبک کاشی معرق به اوج شکوفایی رسید و با ظهور دوره صفویه سبک جدیدی به نام کاشی هفت رنگ به دلایل صرفه‌جویی در زمان و بودجه مورد محبوبیت قرار گرفت تا دوره قاجار با ورود رنگ‌های زرد و نارنجی ادامه پیدا کرد. بنابراین می‌توان گفت "ساختمان‌هایی که در شبکه‌ای از تزیینات رنگی قرار گرفته‌اند چشمگیرترین ویژگی‌های هنر اسلامی هستند و طی قرون، کاشی‌های سرامیک لعاب‌دار یکی محبوب‌ترین روش‌های رسیدن به چنین تأثیرات رنگی بوده‌اند. در سرزمین‌های شرقی اسلام، کاشی‌ها با موتیف‌های هندسی، گل و گیاهان و کتیبه‌گونه قرار می‌گرفتند و برای تزیین دیوارهای خارجی و داخلی. طاق قوسی‌ها و گنبد‌ها به کار می‌رفتند. در سرزمین‌های غربی اسلام موتیف‌های هندسی غالب بودند و برای تزیینات قسمت پایین دیوار کف اتاق‌ها به کار می‌رفتند." (هتسین و دیگران، ۱۳۸۸: ۴۱) با توجه به مطالب بالا باید خاطر نشان کرد اگر چه تزیینات کاشیکاری برای مسجدی به کار می‌رفته که نماد و مکان تجمع دین اسلام و پیروانش می‌باشد و اینکه این دین در کتاب آسمانی خود که قرآن هست همیشه بندگان خود را از اسراف نهی می‌کند، ولی کل فضای مسجد در کنار فضای خیال‌انگیز تزییناتش مخاطب را به سادگی و آرامش دعوت می‌کند. همچنان‌که در آیه ۳۱ سوره اعراف در این رابطه آمده است: *يَا بَنِي آدَمَ خُذُوا زِينَتَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ وَكُلُوا وَاشْرَبُوا وَلَا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ*؛ ای فرزندان آدم جامه خود را در هر نمازی بگریید و بخورید و بیاشامید و [الی] زیاده‌روی نکنید که او اسرافکاران را دوست نمی‌دارد. همچنین از سوی دیگر اقلیم‌های ایران تأثیر بسزایی در کاشیکاری داشته است، بنابراین "استفاده از یک مصالح (کاشی) در اقلیم‌های مختلف در ایران (گاه متضاد نسبت به هم) درست نمی‌نماید، البته قول کریم پیرنیا در مقاله مردم‌واری معماری ایران در خصوص استفاده از کاشی در گنبد مساجد چنین است، اگر گنبدی از تیزه تا پاکار با کاشی پوشیده می‌شود تنها برای زیبایی نیست، اینجا کاشی درست جای پوششی بهتر و سودمندتر از این در آب و هوای کشور ما نیست. به طوریکه زهره بزرگمهری از شاگردان ایستگاه این سودمندی اقلیمی را چنین بیان می‌دارد. کاشی از مصالحی است که قابلیت آمودی دارد و چون عایق حرارتی و رطوبتی خوبی به شمار می‌رود، از آن در معماری ایران به وضوح استفاده شده است. حال استدلال اینگونه اظهار نظر از ایشان در تنوع اقلیمی ایران شاید اینگونه باشد که کاربرد عایق حرارتی و بازتاب نور آن (کاشی) در مناطق گرم و خشک و دشت‌های فلات ایران چون یزد کاربرد اقلیمی دارد و در مناطق معتدل و مرطوب کشور نقش عایق رطوبتی آن مورد استفاده می‌باشد. اما با توجه به شروع استفاده از کاشی در دوره اسلامی در ایوان مساجد در دوره خوارزمشاهی این دلایل قانع‌کننده به نظر نمی‌رسد، از مساجد جامع دوره خوارزمشاهی مساجد زوزن نظیر مسجد فرومد از نوع دو ایوانه سبک خراسانی است و در ایوان آن از کاشی‌های لاجوردی و فیروزه‌ای به وضوح استفاده شده است. در نتیجه این مسجد یکی از قدیمی‌ترین بناهای ایرانی است که در تزیین نمای خارجی آن از کاشی‌های دو رنگ سود جسته‌اند." (مرادی‌نسب و دیگران، ۱۳۹۶: ۳۹) در نهایت می‌توان با نگاهی اجمالی به مساجد در دوره‌های مختلف گفت معماران و هنرمندان ایران زمین تمام تلاش خود را برای استفاده بهینه از ابداعات و خلاقیات خود در داخل و خارج بنای مساجد به کار برده‌اند. همان‌طور پیشتر ذکر شد صفات و روح خداوند در جان بشر دمیده شده است، زیباست و زیبایی را دوست می‌دارد، بنابراین هنرمند، صنعتگر هنر اسلامی کاشیکار با خلاقیت خود در پی تقرب الهی با اتکاء به هنرش می‌باشد. همچنین با نگاهی دیگر به کاشیکاری هنر اسلامی می‌توان گفت کاشیکاری و نقوش آن که بر مبنای هندسه و ریاضی شکل گرفته راهی برای فهم و رسیدن به قرب الهی همانا آرامش وصف ناپذیر بوده است و نیز یقینی که دکارت از طریق ریاضیات بدان رسیده است "عبارت است از یقین ریاضی، وقتی که به درون ذهن خویش پناه می‌بریم و همه عالم را در ذهن خود و بنا به اقتضانات ذهن خود فرآوری می‌کنیم، در واقع همه چیز را تبدیل می‌کنیم به ماهیات، که به اقتضای ذهن ما ماهیاتی ریاضی هستند اعم از امتداد و شکل و اندازه و ... اساسا ذهن در آیند و یقین به بار آورند. در نظام دکارت، حرکت تبیین‌پذیر نیست و ذهن دکارتی حرکت را نمی‌فهمد. ریاضیات نیز بدین دلیل در این نظام جایگاه والایی دارد و افاده یقین می‌کند که گستره سکون است. اگر بخواهیم منظورمان را در قالب قیاس صوری ارسطویی بیان کنیم، باید بگوییم: ذهن ماهیت فهم است، ماهیت حرکت ندارد، پس ذهن حرکت فهم نیست. پس حرکت در نظام مابعدالطبیعی دکارت یعنی در مبانی علوم جدید جایگاهی ندارد. به عبارت بهتر، در نظام دکارتی ماده عبارت است از امتداد. امتداد امری است واحد و ساری و جاری در همه جا، به طوری که هیچ جای خالی از امتداد نداریم، خلاء در نظام دکارتی محال است. وقتی هیچ فضای خالی در عالم وجود ندارد، منطقاً هیچ‌گونه امکان جابهجایی و حرکتی وجود ندارد." (فیروز، ۱۳۹۲: ۱۳۹)

خوانش کاشیکاری مسجد جامع اصفهان

بی‌شک غیر قابل تصور نیست که اگر دانشمندان و ریاضی‌دان‌ها بر این باور باشند که هنر زیبای کاشیکاری اسلامی بر مبنای ریاضیات شکل گرفته باشد. بنابراین می‌توان برای خداشناسی روش‌های حسی، عقلی و شهودی را در نظر گرفت و هر انسان باتوجه به دانش و علاقه شخصی‌اش حقیقت و وجود خداوند را درک می‌کند. به عنوان نمونه طبق فرمول‌های ریاضی اگر شریکی در کنار بی‌نهایت وجود داشته باشد، دیگر بی‌نهایت بی‌معنی خواهد شد، لذا یک ریاضی‌دان یا فیزیک‌دان احتمال به یقین دیدی ریاضی‌گونه به هستی و کائنات دارد. حال چگونه کاشیکاری مسجد جامع اصفهان که دوره‌های سلجوقی، ایلخانی، مظفری، تیموری، صفوی و قاجار را در خود جای داده است، خوانش می‌شود؟ لازم به ذکر می‌باشد که در معماری قدیم ایران انواع روابط هندسی برپایه ریاضیات در طراحی پلان، حجم بنا و تزیینات رعایت می‌شده و به صورت شبکه‌ای مخفی وجود دارد. یک استاد معماری دانشگاه تهران گفت: هندسه در معماری ایرانی اسلامی جایگاه ویژه‌ای دارد. دکتر فرهاد فخاری تهرانی افزود: اشکال هندسی به لحاظ عمر در معماری ایرانی و هنر اسلامی نقش ویژه‌ای داشته است. وی گفت: اشکال هندسی در تزیینات معماری، کاشیکاری، فرش، مجسمه‌سازی، گره، درهای قوسی و همچنین در سازه نیز نقش عمده‌ای را ایفا کرده است. وی تصریح کرد: اگر به معماری قدیمی بنگریم، نقش هندسه و اشکال هندسی را در معماری قدیمی به وضوح خواهیم دید. دکتر فخاری، به مسجد جامع اصفهان اشاره کرد و افزود: مسجد جامع اصفهان یکی از بناهای بی‌نظیر هزار ساله می‌باشد که کلکسیون هنر و معماری است. به گفته وی، نقش هندسه در مسجد جامع اصفهان به لحاظ معماری و اعتقادی، جایگاه خاصی دارد. وی گفت: این درحالی است که در معماری کنونی تمام سازه‌ها فرمت هم شکل داشته و از جذابیت خاصی برخوردار نمی‌باشند. به گفته وی در معماری قدیمی علاوه بر این که از اشکال هندسی استفاده شده و دقت و ظرافت خاصی در آن به کار رفته است، دارای زیبایی و جذابیت خاصی نیز می‌باشند. این استاد دانشگاه افزود: متأسفانه در معماری کنونی این سبک معماری کمتر دیده می‌شود. وی نوع گنبد، طاق چشمه‌ها، ایوان‌ها، فرم و ترکیب خاص معماری قدیمی را در معماری ایرانی و اسلامی قابل توجه دانست. در ادامه باتوجه به مطالب بالا و عنوان پژوهش به خوانش مابعدالطبیعی و قرآنی از کاشیکاری مسجد جامع اصفهان پرداخته شده است.

نگاه ریاضی‌گونه دکارت به هستی و کائنات که در قالب مابعدالطبیعه دیده شد و اینکه چگونه دکارت طبیعت پیرامونش را با ریاضی تحلیل و توصیف کرد، دلیل انتخاب تحلیل مابعدالطبیعی کاشیکاری می‌باشد و اینکه "دکارت تاکید دارد که تمامی توضیح علمی می‌بایست در قالب کمیت‌های دقیق و مبتنی بر ریاضیات بیان گردد: من جدا از آن‌چه هندسه‌دانان کمیت می‌نامند و آن را موضوع برهان‌های خود می‌شمارند، به عبارت دیگر، هر نوع تقسیم، شکل و حرکت در مورد آن به کار بستنی است، ماده دیگری را در چیزهای جسمانی به رسمیت نمی‌شناسیم. افزون بر این، توجه من به چنین ماده‌ای مطلقاً مستلزم هیچ‌چیز جدا از این تقسیم‌ها؟ شکل‌ها و حرکت‌ها نیست و چون همه پدیدارهای طبیعی را می‌توان به این شیوه توضیح داد، گمان ندارم که هیچ‌گونه اصول دیگری در فیزیک نه پذیرفتنی باشد و نه خواستنی." (کاتینگ‌هم، ۱۳۸۸: ۱۳)

حال چگونه کاشیکاری هنر دست هنرمند روی یک سطح دوبعدی که دارای طول و عرض می‌باشد، با مابعدالطبیعه دکارت قابل تفسیر می‌شود؟ همان‌طور که یک فیزیولوژیست و روان‌شناس به هماهنگی کامل و اتحاد ذهن با بدن جسم اعتقاد دارند، بنابراین هنرمندی که نوآوری را با هماهنگی کامل جسم و روح و با تلاش برای قرب الهی ایجاد می‌کند تا مخاطبی که در محل مسجد می‌باشد را سریع‌تر به آرامش و قرب الهی برسد، لذا مابعدالطبیعه دکارت ناتوان در اثبات تعامل جسم با ذهن و روح می‌شود. دکارت در تاملات و اصول فلسفه راهی جدید گشود و تلاش کرد اثبات کند که "معرفت علمی جهان طبیعی در گرو وجود نفس یا روحی متمایز از جسم است و این نفس یا روح پیش از آن که به درک اصول فیزیک صحیح موفق شود، باید خدا را بشناسد." (سورل، ۱۳۹۵: ۴۷)

حال از سویی جهان تنها تصویر ریاضی از کائنات دکارت را در نظر می‌گیرند، با این اوصاف تحلیل کاشیکاری هنر اسلامی مورد مطالعه پژوهش مسجد جامع اصفهان قابل تحلیل می‌شود ولی اینجا نکته‌ای که قابل تعامل و تفکر می‌شود نوع نگاه و برخورد هنرمندی است که کاشیکاری خیال‌انگیزی برپایه شکل‌های هندسی خلق کرده است، آیا این هنرمند فقط اشکال را رسم کرده، آیا رنگ‌ها تصادفی انتخاب شده است؟ این‌ها سوالاتی هست که هنگام مواجهه با این هنر قدسی مطرح می‌شود و هنگامی در پی پاسخ به سوالات پیش روید خواهید فهمید هنرمند تنها و تنها در جهت قرب الهی و فرازی از دعای جوشن کبیر که می‌گوید: *يَا مَنْ هُوَ رَبُّ كُلِّ شَيْءٍ يَا مَنْ هُوَ إِلَهُ كُلِّ شَيْءٍ يَا مَنْ هُوَ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ يَا مَنْ هُوَ صَانِعُ كُلِّ شَيْءٍ يَا مَنْ هُوَ قَبْلَ كُلِّ شَيْءٍ يَا مَنْ هُوَ فَوْقَ كُلِّ شَيْءٍ يَا مَنْ هُوَ عَالِمُ بِكُلِّ شَيْءٍ يَا مَنْ هُوَ قَادِرٌ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ يَا مَنْ هُوَ يَبْقَى وَ يَفْنَى كُلُّ شَيْءٍ* می‌باشد. همچنان در معنای آن آمده است: ای که پروردگار هر چیز او است ای که معبود هر چیز او است ای که آفریننده هر چیز او است ای که سازنده هر چیز او است ای که او پیش از هر چیز بوده و ای که او پس

از هر چیز خواهد بود و ای که او برتر از هر چیز است ای که او به هر چیز دانا است ای که او به هر چیزی توانا است ای که تنها او بماند و هر چیز دیگر فانی گردد.

از سوی دیگر، دکارت معنقد است: "شناخت علمی معمولاً از دو راه برای ما به دست می‌آید که عبارت است از ادراک حسی نمی‌توانیم اطمینان مطلق داشته باشیم. چرا که این نحو از ادراکات غالباً همراه کننده هستند به دیگر سخن حواس ما در بسیاری از موارد واقعیت را آن گونه که هست به ما نشان نمی‌دهد. بنابراین به طور کلی باید گفت که بزرگ‌ترین خصلت تفکر وی گرایش عقلانی اوست و منظور از عقل هر چه باشد یک چیز مسلم است و آن این که دکارت با اصول عقلانی و روش خویش باب فلسفه قدیم و قرون وسطی را بست و در اواخر رنسانس اروپایی مذهبی بنا نهاد براساس عقل. اصالت عقل در نظر دکارت از یک طرف و از طرف دیگر اصلاتی که برای ریاضیات قائل بود." (یساطی و کرمی، ۱۳۹۷: ۱۸)

ولی می‌توان گفت که کاشیکاری هنر اسلامی مسجد جامع اصفهان و کاشیکارهای انجام شده در مساجد تاریخی ایران، در نگاه یک گردشگر خارجی که تاحدودی آشنا با مابعدالطبیعه دکارت باشد، می‌گوید دارای جوهر اندیشنده است یا جوهر نفس و ماده!

نفس دکارتی دارای ذهن و جوهری اندیشمند است، ولی حال و هوای کاشیکار هنر اسلامی در هنگام خلق اثرش، مصداق فراز ۵۴ آیه جوشن کبیر می‌باشد. *يَا رَبَّ النَّبِيِّينَ وَ الْأَبْرَارِ يَا رَبَّ الصَّادِقِينَ وَ الْأَخْيَارِ يَا رَبَّ الْجَنَّةِ وَ النَّارِ يَا رَبَّ الصَّغَارِ وَ الْكِبَارِ يَا رَبَّ الْحُبُوبِ وَ الثَّمَارِ يَا رَبَّ الْأَنْهَارِ وَ الْأَشْجَارِ يَا رَبَّ الصَّحَارِ وَ الْقَفَارِ يَا رَبَّ الْبَرَارِ وَ الْبَحَارِ يَا رَبَّ اللَّيْلِ وَ النَّهَارِ يَا رَبَّ الْأَعْلَانِ وَ الْأَسْرَارِ* در معنای: ای پروردگار پیمبران و نیکوکاران ای پروردگار راستگویان و برگزیدگان ای پروردگار بهشت و دوزخ ای پروردگار کوچک و بزرگ ای پروردگار حبوبات و میوه جات ای پروردگار نهرها و درختان ای پروردگار دشت و ای پروردگار صحراها و دریاها ای پروردگار شب و روز ای پروردگار پیدا و نهان. با این اوصاف می‌توان گفت نگاه دکارت در کتاب تاملاتش به وجود خدا و جاودانگی نفس متفاوت می‌شود "همواره بر این تصور بوده‌ام که دو مبحث یعنی خدا و نفس نمونه اولیه موضوعاتی هستند که باید به یاری فلسفه و نه کلام، براهین مستدلی بر آن‌ها همراه بدن نمی‌میرد و خدا وجود دارد، اما درباره غیرمومنان که ظاهراً هیچ دینی و عملاً هیچ فضیلت اخلاقی در کار نیست، آن‌ها حاضر به قبول این حقایق دوگانه نخواهند شد مگر آنکه با عقل طبیعی به اثبات برسد." (شهرآیینی، ۱۳۸۹: ۲۶۸) این نوع نگاه تقریباً همانند نگاه سوره الرحمن و توصیف مادی از بهشت! به عنوان نمونه آیه ۱۱ از سوره الرحمن: *فِيهَا فَاكِهَةٌ وَ النَّخْلُ ذَاتُ الْأَكْمَامِ*، در آن میوه‌ها و نخل‌ها با خوشه‌های غلاف‌دار است.

دکارت که سعی دارد وجود خدا را با روش علمی به اثبات برساند، چنین می‌گوید: "همان گونه که تامل در آثار یک صنعتگر، مهارتش را نمایان و او را سزاوار تحسین می‌سازد، مکانیسم گیاهان، حیوانات و ... کافی است تا خداوند را به عنوان علت فاعلی‌شان سزاوار ستایش گرداند، ولی ما نمی‌توانیم تنها با اتکا بر همین غایت خداوند را از خلقت فلان شیء خاص تخمین بزنیم." (سلیمانی و دیگران، ۱۳۹۵: ۸۹) حال پرسشی که در اینجا مطرح می‌شود، آیا اثبات وجود خدا از طریق کنکاش کاشیکاری مساجد تاریخی ایران قابل اجرا می‌باشد؟ دکارت می‌گوید: "خداوند را می‌توان واجب‌الوجود یا موجودی که بالضرورة موجود است تعریف کرد، پس او باید موجود باشد زیرا انکار وجود موجودی که بالضرورة وجود دارد، مستلزم تناقض است. بدین گونه با تحلیل تصور و مفهوم خداوند می‌توان دریافت خداوند وجود دارد." (عبدی، ۱۳۹۳: ۱۱۹) بنابراین اگر کاشیکاری را نشانه وجود باری تعالی دانست از راه مسیر نقش و نگار و رنگ‌های خیال‌انگیز قدم به درون بهشت دوبعدی گذاشت و مسیر قرب الهی و آرامش را نمازگذار طی کند. با این توضیحات پرسش دیگری مطرح می‌شود آیا مکان در تاثیرگذاری کاشیکاری و مسیر خلق آن بر روی مخاطب تاثیرگذار است؟

"دکارت ذات جسم را امتداد می‌داند و بنابراین نزد او کل طبیعت یا عالم جسمانی چیزی بیش از امتداد نیست و همه اوصاف اجسام قابل تحویل به امتداد است. مکان نیز چیزی بیش از همان امتداد نیست. دکارت در اصل دهم از اصول فلسفه می‌گوید فضا یا مکان داخلی یا جوهر جسمانی که در آن است متفاوت نیست مگر در شیوه ادراک ما از آن‌ها، زیرا در حقیقت همان امتداد در طول و عرض و عمق که تشکیل دهنده فضا است، تشکیل دهنده جسم است." (صافیان، مومنی، ۱۳۹۰: ۷۰)

اینجا ایرادی که به دکارت وارد می‌شود نوع نگاه او به ماده است، "امروزه به ما نشان می‌دهند که ماده امتداد نیست، بلکه نیرو است. دکارت حرکت را به مکان تبدیل می‌کند، به طور مثال اگر گلوله‌ای را از روی سطح شیب‌دار رها کنیم، در نظر دکارت سرعتی که در ابتدا دارد، همان سرعتی است که در انتها دارد و سرعتش افزایش یا کاهش نمی‌یابد در صورتی که عملاً این شیب سرعت را افزایش می‌دهد. بدین معنا روش علمی دکارتی پویا و توانمند نیست بلکه ایستمند و مکانی است و فقط شکل هندسی دارد." (مجتهدی، ۱۳۹۲: ۱۲۴) برخلاف نظر دکارت قرآن اعمال نیک، نماز، حضور قلب را نردبانی برای رسیدن به قرب الهی می‌داند و مسیر رسیدن تا مقصود سیر صعودی دارد، بنابراین ماده پویا و داینامیک می‌شود. بنابراین درک بیننده کتیبه‌های کاشیکاری مساجد تاریخی ایران که از ترکیب هندسی اشکال مربع،

دایره، مثلث، شش ضلعی تشکیل شده است، چگونه می‌شود؟ بیننده پی به منشاء خلقت و درک جهان لاهوتی در پهنای کتیبه می‌رسد! هنرمند کاشیکار ب ترکیب این اشکال سعی بر این داشته است، روح بیننده به کنکاش مبدا وجودی خویش با رویاپردازی نقش و نگارهایی که هنرمند خلق کرده است، بپردازد. این حرکت پیش‌رونده‌ای که هنرمند باعث آن شده است تا مخاطب کنجکاو به شناخت خویش و خدای خویش وا دارد، مصداق این شعر می‌باشد که : تو مو بینی و مجنون پیچش مو تو ابرو، او اشارت‌های ابرو، با این بیت از وحشی بافقی به این نتیجه می‌رسیم درک کاشیکاری هنر اسلامی برای مخاطب جستجوگر و عاشق‌پیشه میسر می‌باشد.

نتیجه‌گیری

در این پژوهش نگارنده به دنبال اثبات این موضوع می‌باشد که انسان، بی‌نهایت طلب است و کمال مطلق می‌خواهد که در نتیجه آن به آرامش روح و روان برسد، اما چون هر چیزی غیر از خداوند محدود است و وجود عارضی دارد، دل را آرام نمی‌گرداند. لذا در تمام ادیان و همچنین تمام دانشمندان حوزه‌های مختلف پژوهشی از قرون وسطی تا قرن حاضر همگی به دنبال اثبات یک جریان یا دستورالعمل برای رسیدن به آرامش و معبود یا همان نیروی برتر در جهان می‌باشد. حال در این مسیر، مخاطب علاقمند کسب آرامش، با جریان‌های مختلفی روبرو خواهد شد که قبلاً به رشته تحریر در آمده است که همگی آن‌ها به یک هدف مشترک اشاره می‌کنند، که همان باور نیروی برتر است. شاید مسیر رسیدن به خدا یا همان نیروی برتر در عالم متفاوت می‌باشد ولی همگی انسان‌ها به دنبال نیروی مشترکی هستیم که سایر ادیان یا دانشمندان نیز به دنبال آن می‌باشند. از این رو طبق مطالب گفته شده در متن حاضر می‌توان به این نتیجه دست یافت که نظر به اینکه، دکارت دریافت که با استناد به وجود مخلوقات و این جهان هستی که مبتنی بر قوانین ریاضی واری است وجود خداوند اثبات خواهد شد. از اینرو انسان با باور این قدرت لایتناهی به یک آرامش روح خواهد رسید بنابراین برای حفظ این آرامش سعی دارد با خلق ابنیه و صنایع دست بشری که حاکی از قوانین ریاضی و هندسی است به خلق جهانی مطابق با قوانین طبیعی و علمی و ریاضی دست یابد. لذا طبق نظریه دکارت، قوانین به کار گرفته شده در ساخت ابنیه اعم از مساجد از جمله مسجد جامع اصفهان و قوانین هندسی مستتر در نقوش کاشیکاری تلاشی است تا انسان در معرفت حاصل از آن به آرامش برسد. در فلسفه دکارت، قدرت و علم الهی منشأ هر واقعیتی است؛ منشأ هر آنچه وجود دارد و نیز منشأ شناخت بشری از هر آنچه وجود دارد. از این رو تصور دکارت از معرفت خداوند و قدرت لایتناهی مشابه تصور عمومی از خداوند به عنوان «ذاتی» است که آفریننده مخلوقات است و همه چیز به او محتاج است. یعنی اثبات وجود خداوند صرفاً از طریق مخلوقات او مقدور خواهد بود که همان نظریه علی و معلولی است. اما در مباحث فلسفی باید به بیان دقیق تری از معرفت خداوند رسید. از نظر قرآن کریم اثبات وجود خدا و تعریف آن یک تعریف با حد نیست، چرا که او از همه چیز، بی‌نیاز است و خداوند ماهیت ندارد، از اینرو در تعریف خداوند، مفاهیم ماهوی، کاربردی ندارند و باید از معقولات ثانویه، استفاده کرد. همانطور که حکیم مشایی در معرفت خداوند به عمد، از دو تعبیر «واجب الوجود» و «مبدء اول» یاد می‌کنند. وجه این تعبیر مبتنی بر «تقسیم موجود به واجب و ممکن» و نیز انتهای سلسله ممکنات و علتی غیرمعلول (مبدء اول) است. و مراد از واجب الوجود «واجب الوجود بذاته» است نه به غیر یا همان وجود مخلوقات. وجه قید «بذاته» بیانگر غنای وجودی حق تعالی و بی‌نیازی او از علت است. حاصل کلام این که، معرفت خداوند در مابعدالطبیعه دکارت وسیع نیست برخلاف شناخت او در کتاب آسمانی قرآن که بسیار وسیع تر است. در جمع بندی می‌توان گفت نگاه یک مسلمان از دریچه کتاب او یعنی قرآن کریم در ساخت مصنوعات و ابنیه به نگاه علت و معلولی نبوده لذا نقوش و رنگ بندی بیشتر به معرفت خداوند لایتناهی اشاره دارد تا با فلسفه وجودی این هنر انسان را به آرامش و کمال حقیقی برساند.

منابع

کتاب

-قرآن

-سور، تام (۱۳۹۵)، اندیشه دکارت، ترجمه: حسین معصومی همدانی، تهران، فرهنگ جاوید.

-کاتینگهم، جان (۱۳۸۸)، دکارت و فلسفه ذهن، ترجمه: اکبر معصوم بیگی، تهران، آگاه.

-هیدگر، مارتین (۱۳۷۳)، مابعدالطبیعه چیست، ترجمه: محمد جواد صافیان، اصفهان، پرسش.

-گاندی، ماهاتما (۱۳۸۸)، گزینه گفتارهای گاندی، ترجمه: مهشید میرمعزی، تهران، ثالث.

مقالات

-شهرآیینی، مصطفی (۱۳۸۹)، امکان یا امتناع جاودانگی نفس در مابعدالطبیعه دکارت، پژوهش دینی، شماره ۲۱، صص ۲۶۱ تا ۲۸۰.

-سلیمانی خورموجی، مهدی و دیگران (۱۳۹۵)، بررسی انتقادی غایت گریزی دکارت در فیزیک، تاملات فلسفی، شماره ۱۶، صص ۸۵ تا ۱۱۷.

-صافیان، محمدجواد، مومنی، ناصر (۱۳۹۰)، بررسی تطبیقی مفهوم مکان نزد ارسطو دکارت و هیدگر، متافیزیک، شماره ۹ و ۱۰، صص ۶۵ تا ۷۶.

-مجتهدی، کریم (۱۳۹۲)، بنیان گذاری نگاه هندسی به عالم علوم مهندسی و فلسفه دکارت، سوره اندیشه، شماره ۶۹ و ۶۸، صص ۱۲۳ تا ۱۲۴.

-سلیمانی، نبی الله، سیف، سید مسعود (۱۳۹۵)، ذهن به مثابه آینه طبیعت اندیشه دکارتی در بوته نقد رورتی، جستارهای فلسفی، شماره ۲۹، صص ۹۵ تا ۱۳۲.

-مجتهدی، کریم (۱۳۸۱)، رابطه مابعدالطبیعه و روش در نظام فکری دکارت، فلسفه، شماره ۴ و ۵، صص ۳۱ تا ۴۰.

-زمرشیدی، حسین (۱۳۹۱)، سیر تحول کاشی کاری در آثار معماری دوره صفویه تا امروز، مطالعات معماری ایران، شماره ۲، صص ۶۵ تا ۷۸.

-عبدی، توحید (۱۳۹۳)، بررسی برهان وجودی دکارت برای اثبات خدا، قیسات، شماره ۷۱، صص ۱۱۷ تا ۱۴۶.

-ممانی، حمید، یاری، فهیمه، حقیر، سعید (۱۳۹۷)، مولفه های معماری ایرانی-اسلامی و نقش هویت بخش تزئینات، هنر و تمدن شرق، شماره ۲۱، صص ۳۷ تا ۴۶.

-عناقه، عبدالرحیم، محمودیان، حمید، صابری زاده، رقیه (۱۳۹۱)، تجلی عرفان در معماری مسجد، عرفان اسلامی، شماره ۳۳، صص ۱۵۹ تا ۱۸۸.

-الماسی، مهدی (۱۳۷۶)، چه شهود و چه غیب انسان است اندیشه انسان کامل در شعر و تفکر بیدل دهلوی، نامه فرهنگ، شماره ۲۵، صص ۱۷۰ تا ۱۷۵.

-قاسمی درچه، طاهره (۱۳۸۷)، سلوک نفس، اخلاق، شماره ۱۲، صص ۶۸ تا ۹۹.

-زمرشیدی، حسین، زمرشیدی، فاطمه (۱۳۹۱)، هنرکاشی گری و کاشی کاری معماری ایران تا پایان دوره تیموری، مطالعات شهر ایرانی اسلامی، شماره ۱۰، صص ۴۹ تا ۶۰.

-فروزش، زیبا (۱۳۹۶)، مبانی معرفت شناسی مطالعات میان رشته ای قرآن کریم و روان شناسی، پژوهش های نیان رشته ای قرآن کریم، شماره ۱، صص ۶۷ تا ۸۴.

-اسحاقی نسب، اسما، زمانیه، حسین (۱۳۹۴)، بررسی و تحلیل نسبت خودآگاهی با مبانی متافیزیکی در فلسفه ابن سینا، جاویدان خرد، شماره ۲۸، صص ۴۱ تا ۶۰.

-طایران، امن اله (۱۳۹۰)، خداشناسی برهانی و شهودی با تکیه بر قرآن کریم و نهج البلاغه، سراج منیر، شماره ۲، صص ۱۷۷ تا ۲۰۶.

پایان نامه

-فیروز، نسرین (۱۳۹۲)، گذار از مفهوم نفس به مفهوم ذهن در فلسفه دکارت و پی آمدهای آن، پایان نامه کارشناسی ارشد، دانشکده ادبیات فارسی و زبان های خارجی، دانشگاه تبریز.